

پرنده را آواز

تو گویی که توانی سرم فرود آری ؟

فلک بزنده، خدا هم

که خم زده است سرم .

دین کجی مکن ای نزدیک برگردان !

که گر تو سنگ زنی، من از تو سنگ سرم .

چه غم گرفته و نوم است بررد نو صدی !

که نا امید از آفات ما توانی ؟

خوش بهات سلی زدن به هودت برگ

و زنده ماندن و دیدن

چه زین زین زیباست .

بر آدمای امید نفی گوید و روز .

مرا ترنم شعور پرنده را آواز .

طل و سکوف و ماه و ستاره می خندند

مرا تخندم من ؟

چو رویشناکی افق، بر سر که بر خنم

مرا به دور ترین کهکلی دید پرواز .

+ + +

زاد

۱۳۷۲